

هیتلر و آلمان ها

سوسیال دمکرات ها

از کمونیست ها دور شدند

و به نازیست ها نزدیک

هیتلر و آلمان ها (ورنر پاریس - ادیسیون سوسیال - 1982)
نوشته پی یر آنجل ترجمه علیرضا خیرخواه

ژنرال گروئر، در سال 1925 در مورد توافق میان سوسیال دمکراسی و سرفرماندهی ارتش آلمان گفت: این توافق "رایش را از انقلاب نجات داد."

سوسیال دمکراسی که این امکان را داشت تغییر حکومت بدون خشونت و خونریزی را سازمان دهد حاضر نشد تحول ساختار جامعه را بپذیرد و جمهوریخواهان را جایگزین مقامات سابق کند. سوسیال دمکراسی ترجیح داد یک نظام پارلمانی و برخی قوانین مترقی اجتماعی در چارچوب نظام سرمایه داری برقرار شود، گرچه حفظ جامعه سرمایه داری سرانجام به سود آن تمام نشد.

فیلد مارشال هیندنبورگ جانشین نخستین رئیس جمهور سوسیال دمکرات آلمان شد. این حادثه ای ناخوشایند با ناسپاسی سیاه کارانه متحدان سوسیال دمکراسی بود. واقعیت این است که هفت سال حکومت سوسیال دمکراسی تضمین کننده پیروزی نامزدهای سلطنت طلب و محافظه کار و نخست وزیرانی غیرجمهوریخواه، مانند "برونینگ ی فون"، "پاین ی فون اشلیسر" و سرانجام "آدولف هیتلر" شد.

این که سوسیال دمکراسی مانع انقلاب شد و روحیه را به نیروهای محافظه کار بازگرداند، برای خود این حزب نیز بدون مکافات نبود. سوسیال دمکراسی به راهی افتاده بود که ناگزیر بود تا به انتها آن پیش برود. سوسیال دمکراسی در عقب نشینی مداوم خود به همان اندازه که مانع بر سر راه انقلاب ایجاد کرد و انرژی خود را برای حفظ سیستم اقتصادی اجتماعی صرف کرد؛ به همان اندازه در برابر سرسخت ترین دشمنان جمهوری اغماض و گذشت یا انفعال نشان داد.

سوسیال دمکراسی آلمان پیش از جنگ جهانی اول از اهداف انقلابی خود دست برداشته بود و بارها توده مردم را ترمز و خلع سلاح کرده بود. رهبری این حزب در آستانه جنگ، ایدئولوژی رویزیونیستی و بازبین گرایی را برگزید. پروفیسور هانس دلبروک، تئوریسین سوسیال دمکرات و مدیر مجله "انال پروسین" همان زمان فهمید که دیگر موافق با تحول اجتماعی نیست. روزا لوکزامبورگ در جزوه "رفرم اجتماعی یا انقلاب" وضع را در دوران خود چنین طرح کرد: "آن که راه قانونی را هنگام فراهم بودن فتح قدرت سیاسی بر می گزیند، در واقع به راهی مسالمت آمیزتر، مطمئن تر، که آرام تر به همان هدف می رسد گام نمی گذارد، بلکه به راهی دیگر می رود، یعنی بجای آنکه نظم اجتماعی دیگری را برقرار کند به تغییر جزئیات قبلی اکتفا می کند"

داهرندروف جامعه شناس معاصر یادآوری می کند که هدف حزب سوسیال دمکرات آن بود که از درگیری اجتناب کند و معتقد بود "نظم پیشین بهتر است تا بی نظمی مبارزه طبقات". با این شعار این حزب حاضر بود، به همین حد رعایت دمکراسی و پیشرفت اجتماعی، با احزاب بورژوا اتحادهای کوتاه مدت و درازمدت برقرار کند. در مقابل، این حزب بیش از پیش از عناصر انقلابی دور می شد، انقلابیونی که می کوشیدند از تضادهای رژیم، پیامدهای جنگ و شکست در آن استفاده کرده، مسیر تاریخ را تسریع کنند. سوسیال دمکراسی آلمان از

همه سو تشویق می شد تا تلاش های خود برای نزدیکی به بورژواهای آگاه را ادامه دهد. حتی محافل کاملاً محافظه کار در این حزب تخته نجاتی را می دیدند که می تواند در مواقع شکست بیاریشان بیاورد. کائوتسکی پیش از جنگ جهانی اول پیش بینی کرده بود که سوسیال دمکراسی پناهگاه طبقه حاکم در برابر امواج انقلاب خواهد شد.

در طول جنگ سوسیال دمکراسی در مدار سیاست امپراطوری قرار گرفت و به همین دلیل وحدت و بخشی از نفوذ خود را از دست داد. بعداً بدلیل مخالفت با اتحاد مقدس مجدداً اعتبار و پیشینه خود را باز یافت و اینگونه بود که توانست نقشی قاطع در انقلاب نوامبر آلمان داشته باشد. سوسیال دمکراسی به تبلور نارضایتی زحمتکشان تبدیل شد و رهبری جنبش را از دست انقلابیونی که ممکن بود آلمان را به "راه روسیه" بکشانند بیرون آورد. اما روش های سازشکارانه سوسیال دمکراسی مانع از آن نشد که راست حملات سنگینی را برضد آن سازمان دهد، در حالی که بورژوازی چپ، مرکز و مرکز راست، همکاری سودمندی را با آن دنبال کردند که مانع از هرگونه نزدیکی آن به چپ کمونیست می شد.

سوسیال دمکراسی این اندیشه را به پرولتاریا تقلین می کرد که هرگونه همکاری با کمونیست ها محال است، آن هم زمانی که رهبری این حزب و نمایندگان آن در پارلمان با انواع و اقسام سازمان هایی که در سمت راست آن قرار داشتند مناسبات داشتند و آن را طبیعی می دانستند. ما قبلاً اشاره کردیم که به چه دلایل سیاست های حزب پوپولیست که در دوران های مختلف پس از جنگ اعمال می شد به مذاق صاحبان بزرگ صنایع که از این حزب پشتیبانی می کردند خوش نمی آمد. برخی از آنان این حزب را ترک کردند و به سمت "حزب ملی آلمان" و سپس حزب نازی متمایل شدند. این گرایش با روی کار آمدن "ه. مولر" سوسیال دمکرات در سال 1928 و بیش از آن طی بحران بزرگ اوایل دهه 30 تقویت شد. طبقه حاکم سوسیال دمکراسی را سرزنش می کرد که به غلط برای حفظ رای دهندگان کارگری خود می کوشد، همچنان از مطالبات کارگری پشتیبانی کند و جمهوریخواه و طرفدار نگه داشت دستاوردهای اجتماعی کارگران باشد. اما مهمتر از همه طبقات حاکم معتقد بودند که سوسیال دمکراسی به اندازه کافی طبقه کارگر را در برابر خطر سرایت کمونیسم بیمه نمی کند. بورژوازی این گناه را به سوسیال دمکراسی نمی بخشید که در چند مورد به دنبال حزب کمونیست آلمان کشیده شده بود.

سوسیال دمکراسی حتی آن زمان که از قدرت هم کنار رفته بود، همچنان امیدوار بود که خواهد توانست با احزاب راست به توافق دست یابد، به شرط آنکه سوطن بورژوازی را برنیانگیزد. به همین دلیل سوسیال دمکراسی بیش از هر زمان دیگر هرگونه نزدیکی به کمونیست ها و هرگونه مبارزه غیرپارلمانی را بر خود ممنوع کرده بود. "فوروارتس" ارگان سوسیال دمکراسی در 17 ژوئیه 1932 و در آستانه کودتای ناکام "فون پاپن" نسبت به هر گونه تلاش برای دستبرد به دمکراسی هشدار داد و اعلام کرد که سازمان های کارگری با تمام قدرت خود، هر اقدامی از این دست را درهم خواهند شکست. اما در فردای کودتا پیشنهادهای حزب کمونیست آلمان را برای اعتصاب عمومی رد کرد. برعکس با این ادعا که گویا دستگاه قضایی "دولتی بر فراز طبقات است" با درخواست مدام به حفظ آرامش، شکایتی برضد فون پاپن تسلیم قوه قضاییه کرد. سوسیال دمکراسی با ترس از اینکه مبادا دنباله رو کمونیست ها شود گور خود را می کند. ناظران مختلف مانند نخست وزیر سابق "برونینگ" معتقدند که نبود مقاومت در برابر کودتا در پروس موجب دلسردی توده سوسیال دمکرات شد. برخلاف افسانه هایی که بعداً ساخته شد، کمبود مبارزه جویی جنبش کارگری نبود که موجب اتخاذ روش های منفعلانه شد. این بی عملی، عقب نشینی بدون مبارزه بود که موجب انفعال کارگران شد.

البته اشتباهات بزرگ حزب کمونیست آلمان در شکست جنبش کارگری این کشور در برابر هیتلر بی تاثیر نبود. اما این اشتباهات به هیچوجه از مسئولیت سوسیال دمکراسی نمی کاهد که طبقه کارگر را از برگ های برنده اصلی خود محروم می ساخت.